

زنان و مسائل مربوط به آنان موضوعی است که تقریباً در هر دوره و عصری مورد توجه است و فکر و اندیشه‌ی گروهی را به خود مشغول می‌کند، مسئله‌ای که نمی‌توان مهر گهنگی بر آن زد و آن را حل شده فرض کرد؛ آنچه کهنه می‌شود و یا تغییر می‌یابد، اسکلت و ظاهر قضیه است و آلا خمیرمایه و جوهر ماجرا تغییری نمی‌یابد.

وجود زنان و نقش‌های متفاوت آنان در خانواده، اجتماع، فرهنگ و سیاست در هر عصری به شکل‌های گوناگون نمود داشته است. حاکمان، سیاستمداران، عالمان، عارفان و هنرمندان در سخنان و آثار خود به نقش زنان در عرصه‌های مختلف اشاره‌هایی داشته‌اند.

گروهی، برای زنان صفات منفی برشمرده‌اند و گروهی دیگر، تنها به صفات مثبت و نقش سازنده‌ی زنان اشاره کرده‌اند، عده‌ای نیز اعتدال را رعایت نموده و هر دو موضوع مورد نظرشان است.

در طول تاریخ، معمولاً قدرت و اقتدار در دست مردان بوده است و زنان در نقش محکومین و زیردستان بودند، و جایگاه والا و مثبتی در نظر مردان نداشتند؛ کفّی خواری و بی‌ارزشی، سنگین‌تر از کفّی دیگر ترازو بوده است و این مسئله را می‌توان از آثار به‌جا مانده از گذشتگان تشخیص داد.

باورها و اعتقاداتی که به زنان داشتند، تا مرز خرافه و جهالت پیش می‌رفته است و چه بسیار قضاوت‌های ناعادلانه، اعمال ناپسندانه و اندیشه‌های ناآگاهانه که در حق آنان شده است تاریخ خود شاهد و گویای چنین عملکردهایی بوده است. بنابراین هر اندازه که در حول و محور چنین موضوعی، تحقیق و بررسی صورت گیرد و نظریات و دیدگاه‌های گذشتگان و امروزیان، مورد تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی قرار گیرد، بازهم جای بحث و موشکافی باقی می‌ماند.

موضوع دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، دیدگاه و نظر اسلام در مورد جایگاه حقیقی و ارزش والای زنان است. برخلاف دیدگاه‌های منفی و نظراتی که بسیاری از عالمان، عارفان و نویسندگان در مورد زنان داشتند و تأکیدی که بر صفات منفی و نقش مخرب آنان در امور مختلف نموده‌اند؛ اسلام و رهبران بزرگ و برگزیده‌ی آن نگاهی کاملاً مثبت و سازنده به زنان داشتند. و به ارزش واقعی و جایگاه والای زنان و نقش سازنده‌ی آنان در

امور مختلف توجه کرده‌اند. در بسیاری از احادیث و روایاتی که از پیامبر اسلام و ائمه‌ی اطهار برجای مانده است، و متونی که حقیقت اسلام و اسلام حقیقی را عرضه می‌کنند، می‌توان به شأن و منزلت زنان و احترام والایی که اسلام و قرآن برای آنان قائل است پی برد.

در جایی حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی، می‌فرماید:

«حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ از دنیای شما زن و بوی خوش

مورد پسند من شده و روشنی چشم من از نماز است.» (مجدی: 1369، ص. 196)

در نمونه‌ی زیر می‌توان به منزلت دختران نزد رسول اکرم پی برد.

«نعم الولد البنات ملطفات مجهزةات مونسات باکیات، مبارکات؛ بهترین فرزندان دختران هستند که

مهربان و آماده و دارای روحی لطیف مبارک و انس گیرنده هستند.» (چراغ چشم: 1385، ص. 167)

آثار نویسندگان بازتابی از اعتقادات و باورهای جامعه است. باورهایی که گاه تا مرز خرافه، جهالت و ناحقی پیش رفته است. با این وصف باید مرز بین نگاه اسلام و نگاه اجتماع را به زنان از یکدیگر جدا نمود. و صفات و خصوصیات نادرستی را که از نظر اسلام، برای همه‌ی افراد ناپسند و ناروا است، شناخت و مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

آنچه که مرا براین وا داشته است که در این زمینه، با راهنمایی استادان محترم دست به تحقیق و پژوهش بزنم، اول از باب آگاهی و دانایی بیشتر خود از جایگاهی که زنان در متون ادب فارسی - البته تا قرن نهم - داشته‌اند. دوم به دلیل پژوهش‌های اندکی که در این موضوع صورت گرفته است. سوم از باب علاقه، تمایل و کنجکاوی شخصی خود و چهارم به دلیل جذابیت و به روز بودن موضوع، که در بسیاری از محافل و مجالس مطرح و مورد بحث و جدال قرار می‌گیرد.

دلیل این‌که بنده متون منشور را مدّ نظر داشته‌ام و آثار منظوم را در نظر نگرفته‌ام، وجود عنصر تخیل در شعر است. وجود تخیل و از طرف دیگر مقید بودن شاعر به اوزان عروضی، باعث کم رنگ شدن عنصر واقعیت در شعر می‌شود. در این مورد متون منشور، راحت‌تر با واقعیت دست و پنجه نرم کرده‌اند و با اطمینان و فراغ خاطر بیشتری می‌توان به آن‌ها پرداخت.

همان‌طور که می‌دانیم، آنچه که نویسندگان برجای می‌گذارند؛ بازتاب و انعکاسی از اوضاع و مسائل جامعه‌ی عصرشان است.

در پژوهشی که پیش روی شماست، به راحتی می‌توان به جایگاه زنان در متون نثر قرن‌های چهارم تا نهم پی‌برد؛ با باورها و اعتقادات گذشتگان در قرون مذکور آشنا شد و به تفاوت‌ها و شباهت‌های آن دیدگاه‌ها؛ با آنچه امروزیان به منصفی ظهور گذاشته‌اند پی برد و این‌که این دیدگاه‌ها تا چه حد مثبت و خوش‌بینانه بوده‌اند و تا چه حد منفی و بدبینانه.

می‌توان فهمید که در کدام قرن جایگاه و ارزش واقعی زنان، مورد توجه قرار گرفته است و در کدام قرن مورد بی‌توجهی و قضاوت‌های ناعادلانه بوده است. این‌که، کدام عامل بیشترین دخالت را در سکوت زنان و مظلومیتشان داشته است و چه عواملی مردان را به دیدگاه‌های خاصشان در مورد زنان سوق می‌داده است. با توجه به آماری که در انتهای کار آمده است، به آسانی می‌توان قرن‌ها و متون متفاوت را با یکدیگر مقایسه نمود و یک نتیجه‌ی کلی گرفت.

شیوه‌ی کار به این صورت بوده است که ابتدا، متونی برگزیده از قرن‌های چهارم تا نهم - که در زیر نام آنها ذکر خواهد شد - مورد مطالعه قرار گرفت و موارد اشاره شده به زنان، تفکیک و دسته‌بندی گردید. متون داستانی شامل: مرزبان‌نامه، کللیله و دمنه، مقامات حمیدی، سندباد نامه، گلستان، رساله‌ی دلگشا و بهارستان.

متون عرفانی شامل: کشف‌المحجوب، اسرار التوحید، مرصاد العباد، تذکره الاولیاء و فیه مافیه
 متون اجتماعی - اخلاقی شامل: قابوس نامه، سیاست نامه، کیمیای سعادت و اخلاق ناصری.
 متون تاریخی شامل: تاریخ بیهقی و سفرنامه‌ی ناصر خسرو.

در مرحله‌ی دوم، موارد و عناوین به‌دست آمده، مورد بررسی و تجزیه - تحلیل قرار گرفت و پس از فصل‌بندی و تقسیم‌بخش‌ها و تهیه‌ی آمار یک نتیجه‌ی کلی گرفته شد.

در پایان، با تشکر از یاری استاد راهنما، جناب آقای دکتر محمدرضا حاج آقابابایی و استاد مشاور، جناب آقای دکتر محمدحسن حائری امید است که توانسته باشم، حق مطلب را ادا نموده و موجبات آگاهی خوانندگان را فراهم نموده باشم.

یکی از مواردی که در متون گوناگون با آن روبه‌رو می‌شویم، ضعف و ناتوانی زنان است.

نویسندگان در ضمن نصایح، پندها، داستان‌ها و حکایت‌ها به این ویژگی زن اشاره‌های فراوانی داشتند. آنان بر این باور بودند که ناتوانی زنان مانع از انجام بسیاری از امور از قبیل؛ مسافرت، تأمین مایحتاج، حکومت، فرماندهی و دفاع از خود می‌شود.

زنان را افرادی ترسو و ناتوان از انجام بسیاری امور معرفی کرده‌اند. و گفته‌اند که این ضعف و ناتوانی تنها جسم و ظاهر آنان را در بر نمی‌گیرد، حتی به روح و درون زنان نیز رسوخ کرده است.

براین باورند که زنان در مقابل خواسته‌های نفسانی و امیال درونی توان مقابله و استقامت ندارند، و به راحتی از دین و ایمان خود منحرف می‌شوند. بنابراین مردان باید وجود داشته باشند، تا هادی و حامی زنان باشند.

بخشی دیگر از ناتوانی زنان مربوط به ضعف عقلی آنان می‌شود. زنانی که قدرت تفکر و تعمق ندارند و ناقص‌العقل خلق شده‌اند. سعی مردان بر آن بوده که از هم‌فکری با زنان دوری کنند و اگر هم در امری با زنی مشورت می‌کردند بر خلاف پیشنهاد و رأی او عمل می‌نمودند.

در طی داستانها و حکایات زیادی به ضررهای ناشی از مشورت با زنان اشاره شده است و هم‌اندیشی با آنان را عامل گرفتاری، بدبختی و حسرت و پشیمانی معرفی کرده‌اند. بنابراین ضعف عقلی زنان یکی دیگر از ناتوانی‌های آنان است، که در متون مختلف مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است.

1-1- ناتوانی و ضعف جسمی

زنان به دلیل ناتوانی جسمی و بدنی از جنبه‌های مختلف مورد ستم و سوء استفاده‌ی مردان بودند، و ترسی که ناشی از همین ضعف می‌شد، آنان را از انجام بسیاری از امور محروم می‌نمود.

مسافرت و سفر یکی از اموری بود که زنان به تنهایی از عهده‌ی آن بر نمی‌آمدند و نمی‌توانستند از اقلیمی به اقلیم دیگر سفر کنند.

« ... کار پسران سهل‌تر است که ایشان چون مرغ پرنده باشند از اقلیمی به اقلیمی توانند شد، کار

پوشیدگان بتر، که ضعیف و بیچاره باشند ... » (خواجہ نظام‌الملک: 1372، ص. 97)

و یا این که به دلیل ناتوانی خود مورد ضرب و شتم شوهر قرار می گیرند و مرد خانه در مقابل خیانت همسرش به جای این که از راه شرع و قانون وارد شود، خود دست به کار می شود و به تنبیه همسرش می پردازد و هر چه زن فریاد می زند او توجهی نمی کند. (ن.ک. ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 67)

در مواردی دیگر ضعف جسمی مانع شرکت زنان در جنگ ها و نبردها می شود و به مردان ضعیف و ترسو، صفات زنان را نسبت می دهند و به نوعی زنان را مورد تحقیر قرار می دهند.

« نه هر که گام تواند زدن به بیدا (بیابان) در سنان و تیغ تواند زدن به هیجا در

به سوی معرکه ی غزو مردوار بتاز که زن چو مرد نباشد به صحن بطحا در »

(حمیدالدین بلخی: 1365، ص. 40)

« آورده اند که سپاه دشمن بسیار بود و اینان اندک. جماعتی آهنک گریز کردند؛ پسر نعره زد و گفت: ای مردان بکوشید یا جامه ی زنان بپوشید. » (سعدی: 1373، ص. 49)

در موارد بسیاری شاهدیم که ترس و ضعف و ناتوانی زنان مانع دفاع آنان از خود، در مقابل سوء استفاده و بی حرمتی مردان است. در متون بررسی شده ی قرن چهارم، شاهد موارد بسیاری از هتک حرمت زنان از طرف مهاجمان بیگانه هستیم. سربازانی که بعد از پیروزی در جنگ و تصرف شهر و کشتن مردان، زنان و دخترانی را که توان دفاع از خود را نداشتند؛ به اسارت می گرفتند و مورد سوء استفاده قرار می دادند.

ماجرای زیر مربوط به رای زدن ترکمانان در باب صلح می شود.

« لاجرم خداوند، سلطان را بر آن داشت که لشکر فرستاد و معاذالله که ما را زهره ی آن بود که شمشیر کشیدیمی بر روی لشکر منصور، اما چون در افتادند چون گرگ در رمه، و زینهاریان بودیم و قصد خانه ها و زن و فرزند ما کردند چه چاره بود از دفع کردن، که جان خوش است. » (ابوالفضل بیهقی: 1371، ص. 638)

« ... تا آن گاه که شاه ملک بر هوای دولت محمودی به دست سلجوقیان افتاد و گذشته شد و زنان و فرزندان ایشان همه به دست یاغی افتادند، که همه نوادر است و عجایب » (همان، ص. 944)

« ... روز یکشنبه ده روز مانده از ماه ربیع الاول، و بر همانان را با دیگر مردم جنگی بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و آن چه بود از نعمت به لشکر افتاد. » (همان، ص. 703-704)

در نمونه‌ی زیر می‌بینیم که، مردی قصد تجاوز به زنی را دارد. زن دائماً فریاد می‌زند ولی نه تنها او، بلکه دیگران نیز جرأت دفاع از او را ندارند.

« و مردی دست بر زنی زده بود و کاردی کشیده بود، و هیچ کس زهرهی آن نداشت که به نزدیک وی بشود، و آن زن فریاد می‌کرد، ... » (غزالی: 1335، ص. 405)

2-1 - ناتوانی و ضعف عقلی

- ناقص‌العقل بودن زنان

تقریباً در تمامی متون بررسی شده‌ی قرون چهارم تا نهم، به کامل نبودن عقل زنان اشاره شده است، و این موضوع را در قالب حکایات، داستان‌ها، پند و اندرز و احادیث و روایات ذکر نموده‌اند. اوج این باور در متون قرن‌های پنجم و ششم است. با توجه به چنین اعتقادی که در مورد زنان داشتند و او را موجودی نیمه و خلق شده از پهلوی چپ آدم می‌دانستند؛ سفارش‌های فراوانی شده است مبنی بر اینکه نباید به زنان و سخنان آنان اعتماد کرد و آن‌ها را محرم اسرار خود دانست، زیرا که مشورت با آنان باعث تباهی و نابودی می‌شود.

در مقابل مرد را موجودی کامل و با عقل و شعور معرفی نموده‌اند. گاه اشاره شده است که زنان چوب حماقت و سادگی خود را می‌خورند، و به دلیل نداشتن فکر و اندیشه‌ی کامل آلت دست شیطان و دیگران می‌شوند. مثلاً در داستانی از کیمیای سعادت، زنی فریب غلام شوهرش را می‌خورد، تحت تاثیر احساساتش قرار می‌گیرد و باعث مرگ خود و همسرش می‌شود. (ن.ک. غزالی: 1335، ص. 500)

اینک ذکر نمونه‌هایی از ضعف و سستی عقل و شعور زنان:

« و چهارپیشه را رکبیک داشته‌اند: جولاهکی و پنبه فروشی و دوک گری و معلمی، و سبب آنست که معاملت این

قوم با کودکان و زنان است، و هر کرا مخالطت با ضعیف عقلاں بود ضعیف عقل شود. » (غزالی: 1335، ص. 284)

« ... خاصه زنان که ایشان اهل سترند و ایشان را کمال عقل نیست ... » (خواجہ نظام‌الملک: 1372، ص. 225)

« گفت: شاید که پادشاه به گفتار زنی ناقص عقل التفات کند و فرزندی که مخایل رشد ... بر جبین او مبین

و لایح بود ... هلاک کند. » (ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 58)

« ... از بهر آن که زنان اگر چه ناقص عقلند، بر کمال عقول رجال خندند و عقلا را به حبابیل گفتار چون

گفتار در جوال محال خود کنند ... » (همان، ص. 82)

« ... و این حجت محکم از که آموختی؟ گفت: از خاطر خود گفتم و از فکرت و رویت خود استنباط کردم.

حاکم گفت: ... این حجت بابت عقل زنان نیست که طاووس فکرت در وکر دماغ زنان این بیضه نهد و از

آشیان غراب، طاووس نپرد ... » (همان، ص. 211)

در دو نمونه‌ی زیر خودآرایی، آراستگی، ظاهرنمایی و پوشیدن لباس‌های ملون را عملی ناشی از حماقت،

نادانی و کم عقلی دانسته‌اند و این صفت را از مردان دور و به زنان نسبت داده‌اند.

« که این همه رنگ و بوی و جست‌وجوی از بهیمی طبع زاید، نه از سلیمی عقل؛ که رنگ و بوی فریب

مُختَنان است و آرزوی مؤنثان. مرد صاحب فرهنگ باید که به بوی و رنگ مغرور نشود ... » (حمیدالدین

بلخی: 1365، ص. 162)

« و با او (فرزند) تقریر دهند که جامه‌های ملون و منقوش لایق زنان بود، و اهل شرف و نبالت را به جامه

التفات نبود، ... » (خواجه نصیرالدین طوسی: 1373، ص. 223)

« ... مشاورت با اصحاب نُبَل و همت و عزت نفس و عقل و تدبیر کند که ایشان اذاعت (فاش کردن) رای

نکنند، و با ضعفای عقول مانند زنان و کودکان البته نگویید، ... » (همان، ص. 310)

« وضعف عقول ایشان (زن) مانع و وازع (منع‌کننده) انقیاد نبود تا بر فضایح اقدام کنند، ... » (همان،

ص. 216)

« ... چه غیرتی که در طبایع زنان مرکوز بود، با نقصان عقل، ایشان را بر قبایح و فضائح ... باعث گردد ... »

(همان، ص. 218)

« و از مخاطبه‌ی عوام و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان تا تواند احتراز کند، ... » (همان، ص. 231)

« چندین اختراع و نقل در راه ناقصات عقل نباید کرد، که آن دریا از آفات و این بیدا از مخافات خالی

نیست؛ که گل رخسار و سمن عذار ایشان را خارها در پی است ... » (حمیدالدین بلخی: 1365، ص. 152)

« ... زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان، زیرا که زن اگرچه از قبیلهی معتمدان آید از آن قبیل

نیست که معتمدی را شاید. قطعه

عقل زن ناقص است و دینش نیز هرگزش کامل اعتقاد نکن

گر بدست از وی اعتبار مگیر ورتکو بر وی اعتماد مکن»

(جامی: 1385، ص. 39)

– ضررهای مشورت با زنان

در جای جای داستان‌ها و حکایت‌ها هر جا که مردی در هر زمینه‌ای با زنی مشورت کرده و راز خود را با او در میان گذاشته و از او طلب راهنمایی و کمک نموده است، دچار شکست، تباهی و حسرت و پشیمانی شده است. در امر حکومت و مملکت داری خصوصاً در متون قرن پنجم و در کتاب سیاست‌نامه، سفارش‌های بسیاری به پادشاهان شده است، که مبادا در امور کشوری و تصمیم‌هایشان زنان را دخالت دهند، زیرا گفته‌های آنان اباطیل است و هرگز شما را به کعبه‌ی مقصود نمی‌رساند.

مسئله‌ی دیگری که مطرح می‌شود این است که در بعضی قسمت‌ها سفارش شده است به مشورت کردن با زنان، منتهی به این شرط که بعد از مشورت بر خلاف آنچه که زن گفته است عمل نمایند. زیرا یقین داشته‌اند که آنچه زن می‌گوید، بیراهه و ویرانگر است و عکس آن صراط مستقیم و رسیدن به هدف و مقصود است. می‌توان گفت که این بهاء دادن ظاهری، تنها به منظور جلب زن به سوی خود و به دست آوردن دل او و یا نوعی حسّ ترحم و احترام صوری به او بوده است.

«... و کار با زنان و کودکان گذاشتند (آل ساسان) و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هر آن‌گاه که کار

با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد شد، هر چه زنان گویند به خلاف آن باید

کرد تا صواب آید و خبر این است که فرمود: شاورو هُنّ و خالیفوهُنّ، اگر زنان تمام عقل بودندی پیغامبر

علیه السلام این تکفتی.» (خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 228-229)

«و گفته‌اند که، "با زنان مشاورت باید کرد و باز خلاف باید کرد در آنچه گویند"، ...» (غزالی: 1335،

ص. 249)

در داستانی از سیاست‌نامه پیامبر(ع) به صراحت به همسرانش می‌گوید که برخلاف پیشنهاد و نظر آنان عمل

خواهد نمود. (ن.ک. خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 229-230)

در داستانی دیگر از سیاست‌نامه، مردی به دلیل مشورت با زنش و عمل کردن به پیشنهاد او، چهل سال

زحمت و عبادتش برباد می‌رود و در انتها از عمل خود نادم و پشیمان می‌شود. (همان، ص. 230-232)

در نمونه‌ی زیز از کیمیای سعادت ، می‌بینیم که زنی با پیروی از احساساتش فریب مردی را می‌خورد و باعث مرگ خود و همسرش و دشمنی بین دو خانواده می‌شود:

غلامی نَمَام به همسرِ صاحبِ خود می‌گوید : همسرت تو را دوست ندارد و کنیزی را می‌خواهد. وقتی خوابید ، تو با اُستره موی زیر حلق او را بتراش ، تا جادویی به تو آموزم که تو را دوست بدارد. از طرف دیگر به مرد گفت: همسرت عاشق کس دیگری است و می‌خواهد تو را بکشد. خود را به خواب بزن و منتظر بمان. بدین‌گونه مرد زن را کشت. خویشان زن به حمایت از او مرد را کشتند و جنگی بین دو خانواده درگرفت. (ن.ک.غزالی: 1335، ص. 500)

— عدم مشورت با زنان در امر حکومت و مملکت داری

« کیخسرو چنین گفت : هر آن پادشاهی که خواهد خانه‌ی او برجا باشد و مملکت او ویران نگردد ... اهل ستر را نگذارد و رخصت ندهد که جز در معنی زیردستان و چاکران خویش سخن گویند ، عمر خطاب گفت : سخن اهل ستر همچو ایشان عورتست چنان که ایشان را بر مألّ نشاید نمود سخن ایشان نیز بر مألّ نباید گفت .. » (خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 233)

« مأمون خلیفه روزی گفت هرگز هیچ پادشاه مباد که اهل ستر را رخصت دهد که در معنی مملکت و لشکر و خزینه به پادشاه سخن گوید و در آن مداخلت کند ... نه بس روزگاری حشمت پادشاه بشود و حرمت و رونق درگاه و بارگاه برود ... » (خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 232)

« مقرر است که ملوک و امرا را هیچ عیبی را زیادت از التفات نمودن و به‌قول زنان نیست ... و هر که بر مهر زنان و موافقت ایشان اعتقاد نماید ، در عواقب آن در ورطه‌ی ندامت و غرامت مأخوذ شود ... » (ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 125)

« این افسانه از بهر آن گفتم تا پادشاه داند که تدبیرهای زنان بی‌فایده و مشورت‌های ایشان بی‌منفعت بود و اکاذیب اقوال و اباطیل افعال ایشان بی‌ضرر و زیان نباشد. و هر که قدم در بادیه‌ی هوای ایشان نهاد هرگز به کعبه‌ی نجات نرسد ... » (همان، ص. 168)

در مورد دیگر از سندباد نامه می‌خوانیم که مردی به دلیل مشورت کردن با زنش و پیروی از پیشنهاد او، دچار پشیمانی و حسرت می‌شود و بهترین موقعیت و فرصت را از دست می‌دهد. (ن.ک. ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 163-168)

از نمونه‌ی زیر می‌توان این‌گونه برداشت کرد که زن قدرت تشخیص خوب را از بد ندارد و مرد را به سمتی راهنمایی می‌کند که باعث ننگ و عاراست و در نتیجه مرد با پیشنهاد او مخالفت می‌کند.

« تَخَوَّفْنِي دُونَ أَلْدَى أَمَرَتْ بِهِ وَ لَمْ تَدْرِ أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ » (نصراثة منشی: 1374، ص. 195)

« اما عقل، روح را همچون حوا آمد آدم را، که از پهلوی چپ او گرفتند. درین معنی اشارتی لطیف است. آن‌جا چون زنان از پهلوی چپ بودند و خواجه علیه الصلوه و السلام فرمود: «شاورو هُنَّ و خالفو هُنَّ» با زنان در کارها مشورت کنید و هرچه ایشان گویند خلاف آن کنید که رای راست آن باشد، زیرا که زنان از استخوان پهلوی چپ‌اند کژ باشند، هر رای که زنند رای راست ضد آن باشد. » (نجم‌الدین رازی: 1373، ص. 51)

در داستانی از تذکره الاولیاء می‌خوانیم که، شیطان فرزند خود را پیش حوا می‌آورد و تقاضا می‌کند که او را نگه دارد. وقتی آدم می‌آید با حوا تندی می‌کند که چرا قبول کرد. فرزند شیطان را تکه‌تکه می‌کند و هر تکه‌اش را بر درختی می‌آویزد. شیطان در غیاب آدم فرزندش را دوباره زنده می‌کند و به حوا می‌سپارد، آدم به حوا تندی می‌کند که چرا حرف شیطان را می‌پذیرد. خلاصه تا سه بار این عمل تکرار می‌شود و شیطان می‌تواند در دل آدم و حوا راه یابد. (ن.ک. عطار: 1358، ص. 81-82)

در مورد فوق می‌بینیم که حوا فریب شیطان را می‌خورد و باعث گرفتاری و دردسر آدم می‌شود.

نمونه‌هایی دیگر از عدم درایت و دانایی زنان، در زمینه‌های متفاوت :

« چون گذشته شد و مقرر است که مُرده باز نیاید، جزع و گریستن دیوانگی باشد و کار زنان. » (بیهقی: 1371، ص. 619) گک

« و دیگر حدیث چون کسری پرویز گذشته (درگذشت) خبر به پیغمبر - علیه‌السلام - رسید گفت : مَنْ استخلفوا؟ قالوا: ابنته بوران، قال علیه‌السلام لَنْ يُصْلِحَ قَوْمٌ اسندوا امرهم الی امرأه. این دلیل بزرگ‌تر است

1- مرا می‌ترساند (آن زن) از چیزی (یعنی هلاک) که کمتر و کوچک‌تر است از آنچه مرا بدان امر کرد (خانه‌نشینی و ترک سفر) و ندانست که ننگ و عار بدترین

که مردی شهیم (تیزخاطر) کافی محتشم باید مُلک را، که چون براین جمله نباشد مرد و زن یکی است. « (بیهقی: 1371، ص. 485)

در دو مورد زیر از مرزبان‌نامه و کلیله و دمنه چون اعتقادی به دانایی، ادراک و فهم و شعور زنان وجود ندارد و اعتمادی به آنان ندارند، سفارش براین شده است که اَسرار خود را به زنانان مگوئید.

« پسر از آن جا که غایت غباوت و فرط شقاوت او بود گفت: راست گویند که زنان را محرم رازها نباید داشتن ... » (مرزبان بن رستم: 1358، ص. 61)

« و حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادان : صحبت سلطان و، چشیدن زهر به گمان، و سرگفتن با زنان. » (نصرالله منشی: 1374، ص. 66-67)

« شَيَانِ يَعْجِزُ ذُو الرِّئَاسَةِ عَنْهُمَا رَأَى النِّسَاءَ وَ امْرَأَةَ الصَّبِيَانِ

وَأَمْوَالِ النِّسَاءِ فَمَيْلُهُنَّ إِلَى الْهَوَى وَ أَخْوَالِ الصِّبِيِّ يَجْرِي بغيرِ عِنَانٍ¹ (مرزبان بن رستم: 1358، ص. 58)

« و جامه‌ی سپید را اندر چشم وی (کودک) بیاراید، و جامه‌ی ابریشمین و رنگین را نکوهیده دارد و گوید: این کار زنان باشد و رعنايان و خويشتن آراستن کار مخنثان بود نه کار مردان ... » (غزالی: 1335، ص. 445)

« ... اما ابلهان و اهل سلامت که مسلمانی به ظاهر - چنان که در قرآن و اخبارست - بگرفته باشند، از این ایمن باشند، و از این گفت رسول - صلوات الله عليه - «عليكم بدین العجائز ...» (همان، ص. 712)

« ... که رسول می گوید - عليه السلام - « در دوزخ نگرستم بیشتر زنان را دیدم، گفتم چرا چنین است، گفتند زیرا که لعنت بسیار کنند و از شوی خویش ناسپاسی و گله کنند. » (همان، ص. 255)

« ... و زبون گیر مباش و با زنان و کودکان در معامله فزونی مجوی ... » (عنصرالمعالی: 1345، ص. 241)

« اما با هیچ کس جنگ مکن که جنگ کردن نه کار محتشمانست بل کار زنانست یا کار کودکان ... » (عنصرالمعالی: 1345، ص. 79)

« و پیش از این، جمال این علم بر کُتب مشایخ همین کردند. چون آن خزانه‌های اسرار خداوند به دست ایشان افتاد، معنی آن ندانستند، به دست کلاهدوزان جاهل فکندند و به مُجَلِّدان ناپاک دادند تا آن را آستر کلاه و جلد دواوین شعر ابونواس و هزل جاحظ گردانیدند. و لامحاله چون بازمِلک بر دیوار سرای پیرزنی نشیند پروبالش بپُرنند. » (هجویری: 1386، ص. 12)

1- دو چیز است که پادشاه در صورت پیروی از آنها ناتوان می‌شود، یکی رأی و اندیشه‌ی زنان و دیگری کودکان. زنان که میل و کشش آنان به سوی آرزوهاست و کودکان که کارهای آنان قابل پیگیری نیست.

در دو مورد زیر از فیه‌مافیه، زنان بر طبق سیرت و ذات خود عمل می‌نمایند و پند و نصیحت در آنان اثر نمی‌گذارد. نمی‌توان آنان را به‌کاری وادار یا از کاری منع کرد. و به جای پیروی از عقل پیرو طبیعت و طبعشان هستند.

« ... زن چه باشد عالم چه باشد؟ اگر گویی و اگر نگویی او خود همانست و کار خود نخواهد رها کردن بلکه بگفتن (اثر نکند و) بتر شود... » (مولانا: 1369، ص. 87)

« اگر او را گوهری باشد که نخواهد که فعل بد کند اگر منع کنی و نکنی او بران طبع نیک خود و سرشت پاک خود خواهد رفتن. فارغ باش و تشویش مخور و اگر به عکس این باشد، باز همچنان بر طریق خود خواهد رفتن، منع جز رغبت را افزون نمی‌کند... » (مولانا: 1369، ص. 88)

« پسری به پدرش گفت: هیچ کدام از سخنان متکلمان در من اثر نمی‌کند به حکم آن که عملی را که موافق گفتار آن‌ها نمی‌بینم پدر گفت: ای پسر به مجرد خیال باطل شاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن، و علما را به ضلالت منسوب کردن، و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن، همچون نابینایی که شبی در وحل افتاده بود و می‌گفت: آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من درآید. زنی فارجه (تبهکار، مزاح‌گوی) بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟ » (سعدی: 1373، ص. 135)

« مشورت با زنان تباه است، و سخاوت با مُفسدان گناه. » (سعدی: 1373، ص. 273)

3-1 - ناتوانی در برابر نفس

آنچه که در این قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت، ضعف زنان در مقابل خواسته‌ها و تمایلات نفسانی است، که بیشتر در متون پنجم و ششم مطرح است.

زن را موجودی انگاشته‌اند که هیچ حدّ و مرزی ندارد، افسار گسیخته است و کسی چون مرد باید وجود داشته باشد، تا افسارش را بکشد. اگر لحظه‌ای او را به حال خود رها کنند، روی به زشتی‌ها می‌آورد و بنیان خانواده‌اش را فرو می‌ریزد. موجودی که نمی‌تواند بر خشم و غضب و حرص و شهوت خود غالب شود و باید مردی باشد تا او را بر راه شرع نگاه دارد. موجودی که خوی شیطانی دارد و این خود حایل و مانع دیانت اوست. موجودی که اگر به مقام و ثروتی برسد و یا از شوی خود نرمش ببیند، مغلوب نفسش می‌شود و صفات رذیله‌ای چون، حرص، شهوت، خشم و بی‌دینی را پرورش می‌دهد.

اگر بنا را بر صحت این قضیه گذاریم، با توجه به منع زنان از تحصیل هر گونه علم و دانش و آگاهی و دور نگه داشتن آنان از اجتماع، چنین نتیجه‌ای کاملاً طبیعی است. و جای هیچ خُرده‌ای نیست.

در نمونه‌ی زیر به این موضوع اشاره شده است که زنان نمی‌توانند بر احساسات خود غالب شوند و صبر و تحمل آنان در مقابل شدائد و سختی‌ها اندک است. می‌توان گفت این موضوع ناشی از عدم پرورش نفس است.

« و چون معلّم وی را بزند، بگوید تا فریاد و جزع نکنند بسیار، و شفیع نه انگیزاند و صبر کنند، و گوید: کار

مردان این باشد، و بانگ داشتن کار زنان و پرستاران باشد. » (غزالی: 1335، ص. 446)

در جایی دیگر زن را آنقدر سست، بی‌اراده و بی‌جنبه معرفی می‌نماید، که مرد باید مراقب او باشد تا مبادا افسارش گسیخته شود و دیگر نتوان به چنگش آورد.

« و حقیقت نفس زن، همچون نفس تست، اگر اندکی فرا بگذاری. از دست بشود و از حد در گذرد و

تدارک دشوار بود. » (غزالی: 1335، ص. 249)

در زمینه‌ی ایمان، اعتقاد و رعایت مسائل و احکام شرعی نیز زنان را دست کم گرفته‌اند و انجام واجبات را از سوی زنان ظاهری و بی‌ریشه می‌دانند.

« و روزه از طعام و شراب کار کودکان و پیرزنان بود. روزه از ملجا و مشرب و مهر ب باید؛ ... » (هجوری:

1386، ص. 472)

« و عاقل داند که اگر راندن هیجان خشم از مردی بودی بایستی که زنان و کودکان و پیران ضعیف نفس و بیماران به خشم نزدیک‌تر نبودندی، و معلوم است که این قوم زودتر خشم گیرند، ... » (غزالی: 1335، ص.

509)

« انا آن که اشکی فرود آورد و بستر د و گوید: لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم و باسر غفلت شود این

را تُنک دلی زنان گویند، ... » (همان، ص. 708)

« فایده‌ی پنجم - آن که صبر کردن بر اخلاق زنان و کفایت کردن مهمات ایشان و نگاه داشتن ایشان بر راه

شرع، ... » (همان، ص. 242)

در نمونه‌ی زیر از سیاست‌نامه، اعتقاد مأمون بر این است که زنان در امور مملکت و حکومت از نفس خود پیروی می‌کنند؛ بنابراین شایستگی اداره‌ی مملکت را ندارند.

مأمون می‌گوید: اگر به زنی اجازه داده شود، که در امور مملکت و حکومت دخالت کند و کم‌کم قدرتی به‌دست آورد و یارانی پیدا کند، از نفس خود پیروی می‌کند و بسیاری کارهای ناراست انجام می‌دهد و حرمت و رونق پادشاهی را می‌برد. (ن.ک. خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 232)

« و توانگر تر خلاق اوست که بَطَر نعمت بدو راه نیابد و ضُجرت محنت بر وی مستولی نگردد که این هر دو خصلت از نتایج طبع زنان است و اشارت حضرت نبوت بدین وارد: اِنَّكَ اِذْ جُئْتَنَ دَقِئْتَنَ وَاِذَا شَبِعْتَنَ حَجَلْتَنَ: « به درستی که شما زنان چون گرسنه شوید به خاک مذلت در غلطید و چون سیر شوید سرکش شوید و کار شرم‌آور کنید. » (نصرالله منشی: 1374، ص. 95)

« ... پناه جویید به خدای تعالی از بدان زنان و بر حذر باشید از نیکان ایشان، از بهر آن که نظر شهوت ایشان چون به چیزی میل کند، دین و دنیا فرو گذارند و مقصود و مطلوب خود بردارند و به مصالح دین و دولت التفات نمایند ... » (ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 152)

« و بسیار باشد که کسانی که به فرط تهووری منسوب باشند از این طایفه با ابر و باد و باران، چون نه بر وفق هوای ایشان آید، شطط کنند، ... و زبان به دشنام و سخن نافرجام ملوث گردانند ... و اگر تأمل افتد این نوع در زنان و کودکان و پیران و بیماران بیشتر از آن یابند که در مردان و جوانان و اصیحا. » (خواجه‌نصیرالدین طوسی: 1373، ص. 183)

4-1 - ناتوانی در کار مُلک و حکومت

به‌طور مسلم، مردان بیشتر از زنان امر حکومت، کشورداری و پادشاهی را بر عهده گرفته‌اند. مردان باکفایت یا بی‌کفایتی که افسار مُلک را به‌دست می‌گرفتند، و آن را به هر سو که می‌خواستند می‌کشاندند. نمونه‌های فراوانی داریم از حاکمان بی‌لیاقتی که مملکتی را به‌دست گرفته‌اند و سرزمین و مردم آن را فدای بی‌کفایتی خود نموده‌اند که البته زنان نیز در این مسیر بی‌نصیب نبوده‌اند.

آنچه از متون بررسی شده بر می‌آید این است که؛ معمولاً حکومت زنان را به سُخره و بازیچه می‌گرفته‌اند و زنان را چون کودکان ناتوان و عاجز از اداره‌ی حکومت می‌دانستند و آنان را فاقد درایت و توان کافی معرفی می‌کردند.

« ... که کار مُلک از چون فخرالدوله و صاحب اسماعیل عباد به زنی و پُری عاجز افتاد ... » (بیهقی: 1371، ص. 19)

« و پس از آن امیر ماضی در خلوت با من حدیث ری بسیار گفتی که آن جا قصد باید کرد. و من گفتمی رای رأی خداوند است که آن ولایت را خطری نیست و والی آن زنی است، بخندید و گفتی: « آن زن اگر مرد بودی ما را لشکر بسیار بایستی داشت بنشابور. » (بیهقی: 1371، ص. 344-345)

5-1 - ناتوانی زن در تامین مایحتاج

« شاید بود که از طول العهد غیبت من خبر وفات داده باشند و قاضی وقت بقلّت ذات الید و علّت اعسار نفقه با شوهری دیگر نکاح فرموده ... » (مرزبان بن رستم: 1358، ص. 126)

در نمونه‌ی زیر رقت و دلسوزی زنان را نوعی ترس معرفی نموده‌اند و لازمه‌ی ترس نیز ضعف و ناتوانی است.
« بدان که خوف را سه در جتست: ضعف و قوی و معتدل، و محمود از وی معتدلست، و ضعف آن بود که فرا کار ندارد چون رقت زنان، ... » (غزالی: 1335، ص. 708)

« و در جمله در زنان وضعی است که علاج آن احتمال بود، و کوژی (کجی) است که علاج آن سیاست مرد باشد ... » (غزالی: 1335، ص. 25)

« و خدای عزوجل فرموده است: الرّجال قوامون علی النّساء می‌گوید مردمان را بر زنان گماشتیم تا ایشان را می‌دارند که اگر ایشان خویشان بتوانستندی داشتن، مردان را بر ایشان نگماشتی ... » (خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 233)

« ... و من می‌خواهم که دوبار هزار دینار زر نقد و جواهر به ودیعت پیش تو بنهم ... اگر فردا روز مرا حالی پیش آید و حال ایشان (پوشیدگان) به جایی رسد که به قوت روز حاجتمند گردند، در سرّ ایشان را بخوان چنان که هیچ کس نداند و آن مال به ایشان قسمت کن و هر یکی را به شوهری ده تا پرده‌ی ایشان دریده نگردد و نان خواره‌ی خلق نباشند، ... » (خواجه نظام‌الملک: 1372، ص. 97)

« ... که دختران اسیر مادر و پدر باشند، که پسران اگر پدر ندارند ایشان به طلب شغلی توانند رفت و خویشان توانند داشت، دختر بیچاره بود ... » (عنصر‌المعالی: 1345، ص. 137)

در نمونه‌ی زیر از کلیله و دمنه، اشاره به ترس و ضعف زنان شده است. یعنی در جایی که مرد هم‌چون زن بترسد، اگر کسی بتواند در این جای ترسناک مردانگی را حفظ کند، او بوالفضایل است.

« جایی که چون زن شود همی مرد آن جا مرد است بوالفضایل » (نصرالله منشی: 1373، ص. 91)

« و اما تفریط درو چون بی حمیتی و خور طبع و بددلی (ترس) و تشبه نموده به اخلاق زنان و کودکان؛ ... »

(خواجه نصیرالدین طوسی: 1373، ص. 169)

« ... چون دانست که شب در آمد و دل زنان ضعیف باشد، نیم‌شبی به گوشه شد و روی به خاک نهاد ... »

(عطار: 1358، ص. 147)

در نمونه‌های مختلفی که مربوط به متون متفاوت می‌شود، با بی‌وفایی زنان نسبت به همسران خود روبرو می‌شویم. زنانی که میل و کشش آنها به سوی مردان سیری ناپذیر است و هر روز دل به بیگانه‌ای می‌بازد. به آسانی عهد و پیمانشان را می‌شکنند، روی از شوهر بر می‌گردانند و با هزار مکر و حيله، خود را در اختیار مردان دیگر قرار می‌دهند. در اکثر نمونه‌های ذکر شده چنین رابطه‌هایی تعبیر به عشق شده است. عشقی که یا از سوی زن ابراز می‌شود و یا از سوی مرد. بیشتر داستان‌هایی که در ارتباط با چنین عشق‌هایی ذکر شده است، معمولاً با پیروزی، سربلندی و بی‌گناهی زنان در مقابل شوهرانشان و پشیمانی و حسرت مرد در برابر زنش به پایان می‌رسد.

با توجه به این عملکرد زنان، در متون مختلف شاهد سفارش‌ها و نصایح فراوانی در مورد انتخاب همسر و چگونگی برخورد با زنان هستیم، که در طی این بخش به آنها اشاره شده است.

2-1 - خیانت به همسر

یکی دیگر از مواردی که در متون گوناگون با آن روبرو می‌شویم، خیانت زنان نسبت به شوهر است. زنانی که با وجود داشتن همسر و فرزند، تن به مردان بیگانه می‌دهند، آنان را به حریم خود می‌پذیرند و پاسخ‌گوی عشق هوس‌آلود آنان می‌شوند. گاه این ابراز عشق از طرف زنان بود، مانند:

« ... مردی زنی داشت که متابعت و ساوس شیطانی ... نمودی با جوانان نوخط و آمدان با جمال عشق‌ها باختی ... » (ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 63)

و یا در نمونه‌ای دیگر از سندباد نامه، زن دهقان که برای خرید برنج به بقالی می‌رود، با ناز و عشوه بقال را مجذوب خود می‌کند و بقال از او تقاضای خلوت می‌نماید. زن هم قبول می‌کند و به خلوت بقال می‌رود. (ن.ک. ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 95-96)

« پدر جُحی دو ماهی بزرگ بدو داد که بفروش. او در کوچه‌ها می‌گردانید. به در خانه‌ای رسید. زنی خوب صورت دید. گفت: یک ماهی به من ده تا تو را جماعی بدهم. جُحی یک ماهی بدو داد و جماعی بکرد، خوشش آمد. ماهی دیگر بدو داد و جماعی دیگر بکرد ... چون شوهرش را از دور بدید در گریه افتاد. مرد پرسید که چرا گریه می‌کنی؟ گفت تشنه بودم از این خانه آب خواستم کوزه از دستم بیفتاد و بشکست. دو ماهی داشتم خاتون به گرو کوزه برداشته است و من از ترس پدر نمی‌بارم رفتن. مرد با زن عتاب کرد

که کوزه چه قدر دارد و هر دو ماهی بستد و به جُحی داد تا به سلامت برفت. « (عبید زاکانی: 1999، ص. 294)

در بعضی موارد، مردان زنان را به سوی خود فرا می‌خواندند و ابراز عشق می‌نمودند. مانند:

« زن (همسر مردی که جوانمردی را به خانه‌ی خود می‌برد) دلالی و جمالی داشت. جوانمرد را هوس در ربود و هر دو خُرده در میان نهادند و حجاب شرم از میان برداشتند و زمانی عشق باختند و چون وثاق خالی بود، به یک‌جا در ساختند و خلوتی کردند و چون جماع به انجام رسید و کار مباشرت تمام شد، ... » (ظھیری سمرقندی: 1381، ص. 190)

در نمونه‌ای دیگر از سندباد نامه، مرد بازرگانی که به سفری طولانی رفته بود، مردان بسیاری از همسر مرد بازرگان، طلب عیش و عشرت می‌نمایند، زن نیز با این توجیه که تا جوان هستم باید از دنیا و لذت‌هایش استفاده کنم؛ به عاشقانش جواب مثبت می‌دهد و هر شب در آغوش مردی بیگانه به سر می‌برد. (ن.ک. ظھیری سمرقندی: 1381، ص. 113-115)

در موارد بسیاری خیانت به شوهر در خفا و پنهانی است مانند:

« القصة هر شب به هنگام آنک درودگر سر در خواب غفلت نهادی ... زن را سلسله‌ی عشق دوستی دیگر که با او پیوند داشتی بجنییدی آهسته از در بیرون رفتی ... » (مرزبان بن رستم: 1358، ص. 245)

« خرس گفت: شنیدم که مردی بود جولاهه پیشه و زنی پاکیزه صورت آلوده صفت داشت. با یکی دیگر حاشا لَمَن یَسْمَعُ عَقْدَ الْفَتَى بَسْتَه بُوْد و راه خیانت گشوده هر گه که شوهر را غیبتی اتفاق افتادی هر دو را اجتماع میسر شدی و چون جرم دوگانه بادام در یک پوست دوست‌وار رفتندی، ... » (همان، ص. 224)

« در همسایگی قصاب باغی بود ملاصق به سرای او و زَنَش حاشا لَمَن یَسْمَعُ با باغبان سرو کاری داشت هر گه که جای خالی یافتندی و فرصت میسر شدی ایشان را در باغ ملاقاتی افتادی ... » (همان، ص. 134)

« و زن را با او (کفشگر) دیرینه سودایی در سر، بر عادت گذشته فرصت غیبت شوهر نگاه داشت و او را به حجره‌ی وصال دعوت کرد ... » (همان، ص. 154)

« دهقانی بود متدین و او را زنی بود ... و او (زن) را معشوقی بود از این سرو بالای ... روزی دهقان از خانه غایب بود، عاشق گرد حریم خانه‌ی او چون حجاج طواف می‌کرد ... » (ظھیری سمرقندی: 1381، ص. 153)

در داستان دیگری از سندباد نامه، زنی به طور پنهانی با پسری نوجوان و مردی بیگانه رابطه‌ی نامشروع دارد و در غیاب همسرش با هرکدام از اینان ارتباط برقرار می‌کند و سرانجام نیز با مکر و حيله، ماجرا را به نفع خود پایان می‌دهد. (ن.ک. ظهیری سمرقندی: 1381، ص. 81-75)

در داستان دیگری از کلیله و دمنه، بین زن بازرگان و مرد همسایه معاشقتی به وجود می‌آید. مرد همسایه که نقّاش بود نشانی می‌سازد تا هنگام هوس دیدار زن، به راحتی او را خبر کند. غلامی از این ماجرا باخبر می‌شود؛ روزی که نقّاش نبود آن نشان را از دختر نقّاش امانت می‌گیرد و برای زن بازرگان هویدا می‌کند. زن فریب می‌خورد و غلام او را مورد سوء استفاده قرار می‌دهد. وقتی نقّاش باخبر می‌شود دخترش را ادب می‌کند و آن نشان را نابود می‌کند. (ن.ک. نصرالله منشی: 1374، ص. 138-137)

در نمونه‌ای دیگر از کلیله و دمنه، اشاره شده است به داستان زن درودگر که با مردی رابطه دارد و در نبود همسر، در کنار او قرار می‌گیرد و به شوهرش خیانت می‌کند. (همان، ص. 221-217)

« ... درویش گوشت را به خانه برد، مردی بیگانه را دید با زن نشسته نه بصواب، خویشان را نگاه نتوانست

داشتن کارد را برکشید و زن و مرد را در حال هلاک گردانید ... » (محمدبن منور: 1360، ص. 200)

« منجمی به خانه در آمد، یکی مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشسته. دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب

خاست. صاحب‌دلی که براین واقف بود گفت:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست»

(سعدی: 1373، ص. 185)

« آورده‌اند که پیغامبر (ص) با صحابه از غذا آمده بودند فرمود که طبل را بزنند، امشب بر در شهر بخسبیم و

فردا در آییم. گفتند یا رسول الله به چه مصلحت؟ گفت: شاید که زنان شما را با مرد بیگانه جمع بینید و متألم

شوید و فتنه برخیزد. یکی از صحابه نشنید در رفت زن خود را با بیگانه یافت. » (مولانا: 1369، ص. 87)

در بعضی موارد ارتباط با مردان بیگانه، با آگاهی و شعور شوهرانشان همراه است.

« زنی، محمد خیاط نام معشوقی داشت. روزی شوهر با زن مشورت کرد که فردا می‌خواهم که فلان و فلان

را به خانه آرم، ترتیبی نیکو باید ساخت. هر یک را که نام می‌برد زن گفت: و محمد خیاط را. روز دیگر